

# تراژدی‌های بومی آذربایجان

## تحلیل

● محمد کاظمی جویباری

بدیهی است که برای شناخت زاینده هنر باید به جستجوی آن در میان فرهنگ عوام راه برد؛ چرا که هنر عامه حضور و تجلی یک روح جمعی است که به ترسیم تصاویر انسانی و اندیشه‌های دستگاه‌مند یک حوزه فرهنگی می‌پردازد؛ در این روند تجربیات از پیش موجود اجتماعی، از نسلی به نسلی، به طور شفاهی، سینه به سینه و دهان به دهان گشته و به مثابه یک ارثیه اجتماعی در فرآیند پویای فرهنگی به مقتضای شرایط دستخوش تغییر می‌شود.

در میان رشته‌های مختلف حوزه ادبیات شفاهی، آثار منظوم، هم به لحاظ کیفی و هم از نظر گاه کمی، جایگاه ویژه‌ای در تبیین خصلت‌های گروهی اقوام و ملل دارد؛ چرا که صورتبندی خاصی از عواطف گروهی در پرداخت مجدد ذهنیت عام از صحنه‌های حیات مادی همواره در آن به گونه‌ای ملموس پدیدار است. گویش‌های محلی آبخخور اصلی ترانه‌ها و شعرهای بومی در حوزه‌های متنوع فرهنگی است که از ژرفنای ذوق عوام بر پایه خواست‌ها و میل‌های جمعی شان موج می‌زند، هم از این روست که از گردونه ادبیات رسمی خارج و در ذهن تاریخی هر قومی به مثابه یک بایگانی معتبر و مستحکم، تداوم یافته است. تاریخ پرفراز و نشیب میهنمان و نیز تنوع اقلیمی آن، پراکنده‌گی‌های فرهنگی بسیاری را موجب شده است؛ خطه آذربایجان یکی از حوزه‌های دیرپای این دیار است، که در تعاملات تاریخی آن تأثیر و تأثرات بسیاری داشت؛ سرزمینی که به خاطر قدمت تاریخی اش همواره حامل گنجینه‌های عظیم فرهنگی بوده است؛ سرزمین آتش!

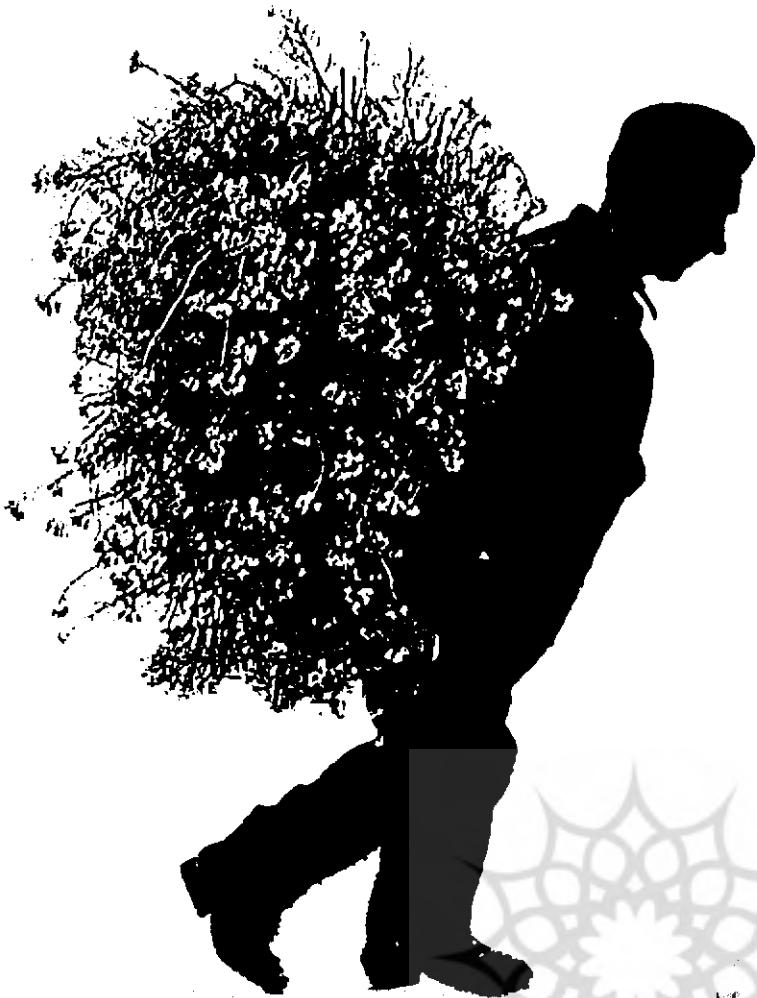
به گواه تاریخ، نسلهایی از این مردم در روند تندبوی تاریخ رزمیدند و جنبیدند و رها از هرگونه لاقیدی، در اساطیر، افسانه‌ها، اشعار و ضرب‌المثل‌های نسل‌های پس از خویش، در روح و ذهن یک میل جمعی، معصومیت شان را با صراحت بیان بومی خویش نمایاندند. رد روشن «حماسه کوراوغلو»، «معصومیت سارا»، نرما‌ی دلنشین اشعار «سایچی‌ها» و ساز

دلنواز «عاشیق‌ها» از پهنای دشت مغان تا دامنه «ساوالان» (سبلان) و از زلال هوشمند «آراز» تا ابهام باستانی «تخت سلیمان» همواره پیداست.

شعر در میان ادبیات پربار شفاهی آذربایجان از ویژگی‌های خاصی برخوردار است و جایگاه ویژه‌ای در بازشناخت هویت فرهنگی و عرصه‌های اجتماعی کار و زندگی این مردم دارد، همچنان که افسانه‌های این دیار از همان خصوصیت برخوردارند. در اشعار بومی این خطه از ایران، ضرب‌آهنگ هر کلامی راه پوی زندگی در مدار باورداشتهای قومی بازمانده از دیرباز است.

برخی نشانه‌ها در ادبیات شفاهی آذربایجان حضور بارز و نیرومند ویژگی‌های روزمره زندگی در عرصه‌های ادب شفاهی آذربایجان حکایت از پیوستگی ذهنیت عام با رخداد‌های اجتماعی روزگاران دراز این مردم دارد؛ افسانه‌ها به عنوان بخشی از ادبیات عامه به طور کلی بیان نمادین آرزوها و تمایلات یک ملت است که در محدوده موضوعات پراکنده زندگی قوام می‌یابد. در آذربایجان افسانه‌ها آمیزشی تنگاتنگ با قالب‌های منظوم و به طور کلی شعر و ترانه دارند، بسیاری از روایت‌هایی که نقالان بومی و خنیاگران دوره گرد در محافل و مجالس به ذکر آن می‌پردازند عموماً آمیخته‌ای از نظم و نثر است که گاهی نیز با ساز همراه می‌شود، حتی ضرب‌المثل‌ها و چیستانها نیز بدین گونه موزونند.

«هامونی بزر اوزی لوت جزر»: همه را می‌آراید اما خود لخت است (=سوزن)



# مردم شناسانه بایجان

«اورداییمان کت دسولیمان»: در شهر خوار است، اما در میان ده برای خود سلطانی است (سنگ)

از سوی دیگر عوام سعی دارند تا همه خواب های خود را با اسطوره سازی، شناسانه باقی و شخصیت پردازی به واقعیت های نمایان تصویری و کلامی بدل نمایند. در افسانه های این دیار - جوهره - همواره انتظار نجات و رستگاری حس می شود یا مضمونی از هموردی دائم نیکی و بدی، زشتی و زیبایی، تیوان و فرشتگان. در این روایتها، قهرمانان گاه عشق می ورزند، گاه حسرت می خورند و گاه در برابر ناملازمات زندگی سرسختانه به پیکار برمی خیزند.

در اشعار نیز میل به واقعگرایی و استعانت از پدیده های کار و زندگی، جلوه هایی یار و روشن دارد و به طور کلی خاستگاه آنها به گونه ای مستحکم در ارتباط یا طرز معیشت مردم آن سامان است. وصف زمین و روایت، داستان زحمت و سازگاری و ناسازی طبیعت، خبر و برکت گوشتدان، بیان کلامی تصویر سنتی زندگی، مانند مرغان و پروانه جشن و...

در این دست، حکایتی زیبا از میل ها و نیازهای مردمی که بر گروه های متنوعی از سلسله های مختلف و نژادهای گوناگون استوار است، در شمار می آید.

## قالبهای شعر بومی در آذربایجان

آثار منظوم در ادبیات شفاهی آذربایجان به لحاظ قالب شعری شامل انواعی از بایانی، ماهنی (اشعار نشاط انگیز)، لایلا (لالایی)، اوخشامایا آغی (مرثیه) دوزگو یا قوشماجا، سایا و... می شود که در کنار آنها باید اشعار روایی هاشیق ها را نیز افزود؛ همچنین هریک از این قالبها به طور اخص صورتهای ویژه ای از معانی مختلف را به خود اختصاص داده اند. این اشعار به لحاظ ترکیبات وزنی مانند همه ترانه های بومی ایران، تابع اوزان هجایی بوده و به همین سبب از صورت اقتضای وزن های عروضی خارج می شوند. هریک از انواع شعر در آذربایجان تفاوتهایی یا یکدیگر دارند، براین اساس «کوئنا» بهترین قوشماهای جفت، چهار هجایی و بلندترین آنها شانزده هجایی اند، و قوشماهای فرد هم میان سه تا پانزده هجایی قرار دارند<sup>(۱)</sup>

از منظر محتوایی کلیه این اشعار در یکه پوزی شعری، علاوه بر بیان حسنگین و شادمانی که در پوزی و نشاط بسیار این مردم به چشم می آید، به طور کلی در بیان احساسات و نیازهای مردم در آن نژاد و تلاش آنان نیز می باشد. بایانی هاشیق ها به بیان عشق و نیازها، قوشماهای روایی از افسانه ها و داستان و... بیانگر نیازهای مردم و بیانگر هراسها و ترسهای مردم است.

هستند که در مدار تصورات عامه، تصاویر زندگی اجتماعی را تعریف و توجیه می نمایند، از این روست که منطق شعر عامیانه فتونی از قبل پرداخته شده ندارد، بلکه از لابه لای اندیشه و احساس تاریخی جمع، به طور ناخودآگاه بیرون جهیده و در نظامی از یک بافت بیانی موزون شکل شعر به خود می گیرد.

با این توصیف به تبیین برخی از انواع آثار منظوم این خطه، یعنی شعر عاشیق ها، بیایاتی ها و سایاها می پردازیم.

#### منظومه عاشیق ها:

عاشیق ها، خنیاگران مجالس سرور مردم، ریشه ای بس عمیق و طولانی در درازنای حیات خطه آذربایجان دارند. اینان که بازماندگان عهد کهن و از تبار اوزان های قبایل ترك محسوب می شوند، با سازهای مقدسی که همیشه آن را با خود حمل می نمایند به سرایش منظومه های حماسی و غنایی در جشن ها و شادمانی های مردم می پردازند.

کتاب دده تورقود - پیشاهنگ عاشیق ها - کهن ترین یادگار مکتوب آنان است که حاوی دوازده حماسه منظوم توصیفی از سمت و سوهای حوادث اجتماعی، سیاسی دوره های پیشین مردم آن دیار است. «دده تورقود شاعری است چنگ نواز، محبوب او باها و چادر نشینان و مشاور و مرادخان ها، داستانهای دده تورقود در قرن پانزدهم میلادی در زمان سلطنت آق قویونلوها - به زبان ترکی آذری - به شکل کتاب درآمده که گردآورنده آن مشخص نیست.»<sup>(۱)</sup>

در این حماسه ها مردانی قدرتمند با اسبانی نیزنگ تصویر می شوند که به تنهایی از پس خیل عظیمی از نیروهای اهریمنی، بی هیچ صدمه ای، برمی آیند؛ قهرمانانی چون قاراچوبان، کوراوغلو، قازان خان، دومرول، دیوانه سر و ... که از سوی خاستگاهی تاریخی دارند و از طرف دیگر به مقتضای شرایط سیاسی و اجتماعی در بازپرداختهای ذهنی عوام و فرافکنی های میل جمعی به جهان اساطیری راه برده اند.

منظومه های غنایی و تغزلی عاشیق ها نیز حکایت از محدودیت و تنگناهای اجتماعی و ناکامیها و دربه دری های حاصل از عشق دارد که عاشق را برای وصل، به کوه و بیابان می کشاند و عاقبت در سلک عاشیق ها، چنگ به دست شاعری و آوازخوانی پیشه کرده و وصف حال هجران خود را به زبان می آورد. داستان اصلی و کرم از نمونه های بارز منظومه های غنایی عاشیق هاست که طی نسلهای متمادی، همواره به واسطه آنان سینه به سینه و دهان به دهان در میان مردم نقل و در حافظه جمعی برای همیشه ماندگار گردیده است.

از این رو عاشیق ها به نوعی واگوینده بی بدیل احساسات و تمنیات گروهی این مردم به شمار می آیند و تا حدود زیادی توانسته اند در کشاکش روزگاران دراز، ارتباط خود را با حوادث مردم و موجودیت تاریخی شان حفظ نمایند.

اندوه زمانه، فراق یار، تنگی روزگار، نامرادیها و ناکامیها و مرارتها از یک سو و امیدها و دلپستن ها از سوی دیگر به تمامی در این اشعار تغزلی و غنایی عاشیق ها که حاوی بار عمیق اخلاقی نیز هست، انعکاس می یابند.

«شب و روز، گاه و بیگاه می گریم

اشک چشمانم چون جیحون به سیلاب بدل می شود

به وقت بهار که بلبل به حسرت کوچ می کند

باغ ها و باغچه ها پر از گل و ترگس می شوند.»

«گنجه گوندوز، وقت بیوفت آغلارام

چشمیم یاشی سیحون اولور سئلنیر

یازموسومو بولبول دیل نوتنده

باغ باغچالار نرگیز لئیر گولله نیر»

«دلم می گردد و یارش را می جوید

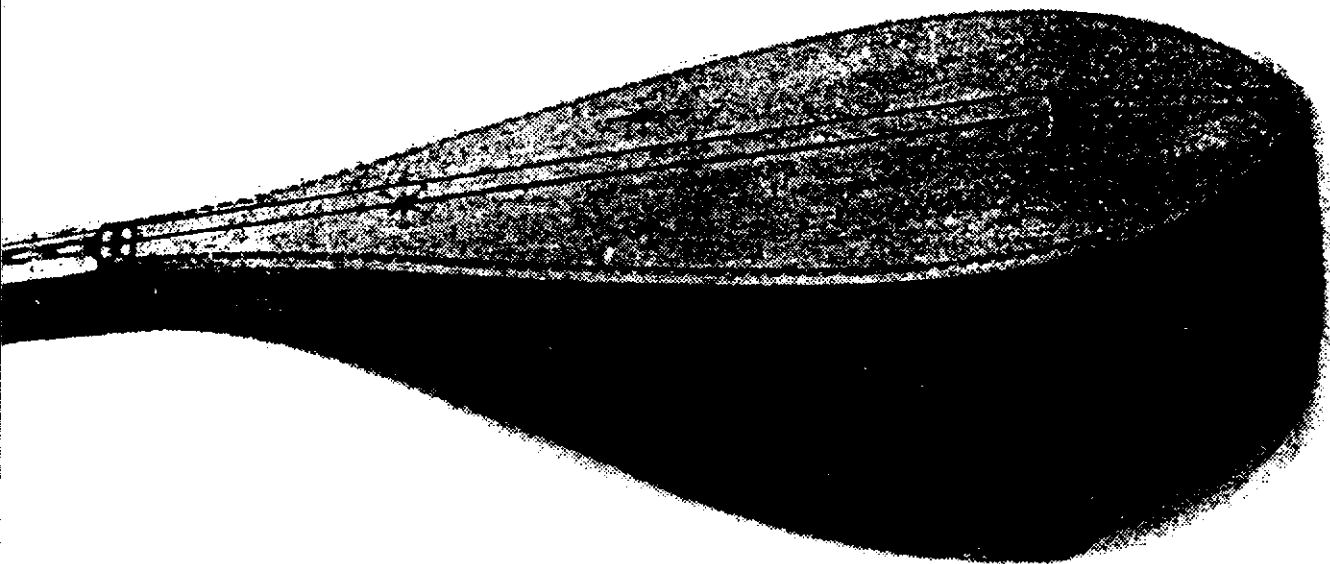
و پاس می دارد غرورش را در برابر نگاه مردم

یار اگر همیشه کنار یار باشد

دلش شاد و روحش آزاد می شود.»

کؤنلوم طلب اندیر آختاریر یارین

خلق ایچره حفظ انده ر ناموسین عارین



یار یارینه گونده اولسا مقارن  
کونولوشن اولور روحوتلله نیر» .  
«دل دیوانه ام غم مخور چنین  
که روزگار همیشه چنین تنگ نمی ماند.

تحمل کن قهر زمستان را  
کجاست گلی که به سر خاری نداشته باشد .»

«غم چکمه بوقدر دیوانه کونول  
همیشه روزگار بشیله دار اولماز  
اون بیرآی چکه سن زمستان قهرین  
نجه گولدور چهره سینده خار اولماز» .

«دور سرت بگردم ای پریزاد  
رسم است تا بنفشه را در بهاران بچینند  
با دستهای سفیدت بنفشه ها را بچین و دسته کن  
و آن گاه بیاویزشان برگردن زیبایت .»

«باشنا دؤندو گوم آی قشگ پری  
عادتدیر دره رسر یاز بنفشه نی

آل نازیک الیله در دسته باغلا  
تربوخاق آلتیندا دوز بنفشه نی»<sup>(۳)</sup>

بی شک در این ابیات عاشقانه و غنایی یار قدرتمند عاطفی  
بازنمای دلهره و هیجانی است که در ترکیبی از وزن و کلمه رخ  
می نماید و عشق را در محدوده ای از تلاطم و حسرت تعریف  
می کند . بخش دیگر ادبیات عاشیق ها که از منطقی روایی  
برخوردار است ، پرداختن منظوم به روایت های حماسی است ؛  
خصوصیتی که از دیرباز تاکنون نزد آنان محفوظ مانده است .  
از میان شخصیت های حماسی منظومه های عاشیق ها ،  
برجسته ترین آنان «کوراوغلو» است ؛ شخصیتی که از تاریخ به  
افسانه ها راه پویید و در تار و پود مردم این سامان عجین گشت .  
او در این سرزمین مظهر اسطوره ای عشق ، قدرت و حماسه  
است .

کوراوغلو ، پسر پیرمرد ربه بانلی است به نام «آلی کیشی» که  
سرانجام به دست خان کور می شود و او که نام اصلی اش

«روشن» است از آن پس به کوراوغلو (پسر مردکور) لقب  
می گیرد ؛ کوراوغلوی جوان که شعله های کینه تا موعد انتقام  
تمام وجودش را به پاره ای آتش بدل کرده به همراه پدر سر به  
کوهی می گذارد به نام «چنلی بشل» (کوه مه الود) ، و در  
آنجاست که به راهنمایی پدر با نوشیدن و آب تنی کردن در  
چشمه ای دست نیافتنی «قوشابولاغ» پای به دنیای اساطیری  
می نهد ؛ بانیریوی بی نظیر و نمره ای که پرندگان را از پرواز  
بازمی دارد و کوهها را می شکافد . او سرانجام به میان مردم  
می آید با دلاورانی بی مانند ، تا دادشان را از بیداد بستاند ؛ زیرا  
آنان که روزی غریبانه به کوه می زنند ، دگر روز مردانه به دشت  
باز می گردند . نوای عاشیق ها به بیانی حماسی ، کوراوغلو را  
چنین معرفی می کند :

«کوراغلویم قایا لاری تیراریم

خالقین قیلنجیم حاقی آراریم

شاهدان پادشاهدان حساب سوراریم

اویقودان اویانان قاتیلیر بانا»

«کوراغلویم ، صخره ها را می شکنم

شمشیر خالق هستم ، جوینده حق

شاه و پادشاه را حساب می رسم

هر آن که بیدار شد گرد من آید»

«قیر رام قایالاری بیخارام داغی

خانلار زهر ایچر سلطان لار آغی

چنلی بئلدی قوج کوراوغلو اویلاغی

شاه داگله چنلی بئل قویمارام»

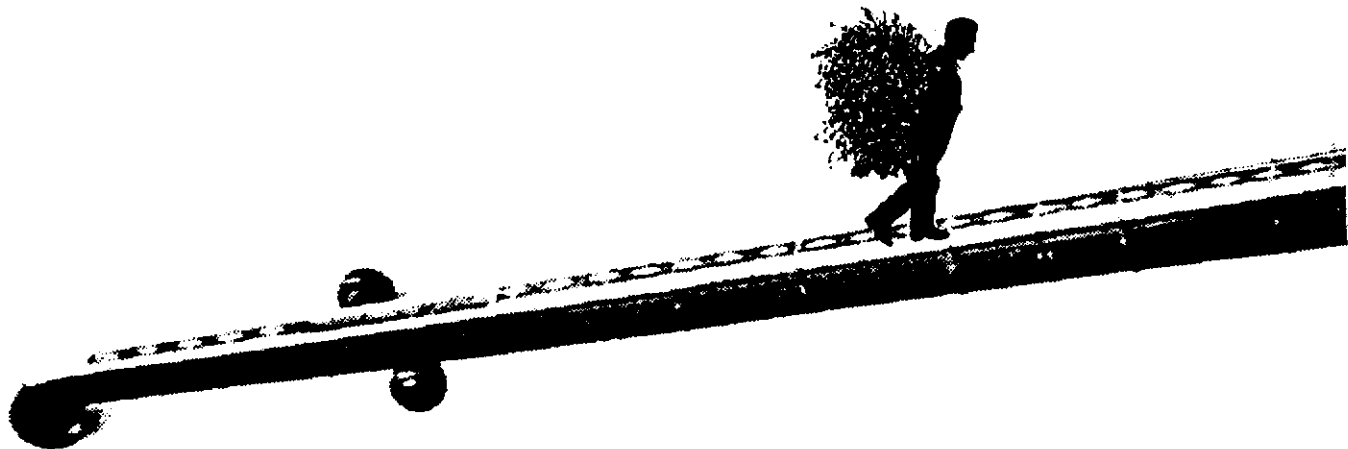
صخره ها می شکنم کوهها می ریزم

خان ها زهر نوشند ، سلاطین شرنگ

چنلی بئل جولانگه کوراوغلوی دلاور است

شاه هم اگر بیاید راهش نمی دهم»

«دولون آت بئلینه قوج دلی لریم



خون‌کاری تختیدن اندیرک هوی دو

آخیراق قانینی آلاق جانینی

اوینی باشینا اندیرک هوی دو»

«بر اسب هاتان بنشینید ای دلاوران

تا خون‌کار نامرد را از تخت فرو اندازیم، هی

خونش را روان کنیم و جانش را بگیریم

و خانه اش را بر سرش ویران کنیم، هی»

«قول دیرلر قولون بوینون بورار لار

قوللار قاباغینه اگئدن تیرم من

حسابییا داغ دا اولسام اگیلم

بد حسابا یامان کینلی گیرم من.»<sup>(۳)</sup>

«می گویند برده است، گردنش را می شکنند

من آن تیرم که پیشاپیش بردگان می رود

در برابر آدم درست، کوه اگر باشم سر خم می کنم

اما نسبت به بدحسابان بسیار کینه کشم من»

و به این ترتیب کوراوغلو با دلاورانش به انتقام برمی خیزد و بساط بیداد را در هم می پیچد؛ اما این یارنیز در کشاکش نبرد و حادثه، نمی از عشق با آن می آمیزد و کوراوغلوی قهرمان را، ذهن خلاق توده ها در عشق به جاودانگی دیگر می رساند تا مبدا پایان حماسه، پایان کوراوغلو باشد؛ روح جمعی هرگز میل ندارد تا این طوفان سرکش دمی خاموش گردد، از این رو به هنگام کهولت او نیز داستانی از جولان قدرتش پرداخته می شود تا پیری نیز بر قهرمان مردم غالب نگردد.

از ویژگیهای نمادین این منظومه حماسی وجود عناصری چون قیرآت (اسب کوراوغلو) آلی کیشی (نماینده مردمی ساده و ستم دیده)، کوراوغلو (قهرمان یگانه ای از نژاد مردم، مانا و پایدار)، کوه، چشمه آب حیات، نعره های جسورانه کوه شکاف و بسیاری دیگر از این دست است. بی شک این حماسه در بازخوانی مجدد از اساطیر کهن در روندی از تغییرپذیری و دگردیسی میان یک حوزه مشخص فرهنگی با ویژگیهای مربوط به خود صورت گرفته است؛ روپین تنی و برخوردار از نیروی مافوق طبیعی از یک سو و در کنار آن برخوردار از نیروی اسبی عجیب، تیزهوش، یکه شناس و تیزتک از سوی دیگر، مجموعه عناصری است که در ادبیات باستانی ایران زمین، بویژه در حماسه های شاهنامه، بسیار دیده می شوند، ضمن آنکه این روایتها بین اقوام و ملل سرزمینهای دیگر نیز به چشم می خورند که اقتباس و تقابلهای فرهنگی - شاه - از سویی به انتشار و پراکندگی آن در میان گروههای متنوع بشری قوت بخشیده است.

به هر روی آنچه اهمیت می یابد، این است که در ادبیات شفاهی، هر نماد اساطیری به مقتضای آنچه خلق درگیر آن است و نیازی که به در هم پیچیدن و بیان منسجم و موزون آرزوها و تمایلات خود دارد، رنگی از جنبه های ذهنی و روحی یک قوم یا ملت خاص را به خود می گیرد.

### بایاتیلار (بایاتی ها)

از دیگر انواع منظوم در ادبیات فولکلوریک آذربایجان بایاتی هاست که فلهلیویات - دوبیتی های محلی - آن دیار محسوب می شود. ناشادی و حسرت، بار اصلی فضای عمومی این پاره های شعری است که مضامینی چون عشق و دلدادگی، غم غربت، تظلم از بیداد، شکایت از گردون و مردی و نامردی، جامعیت معانی آن را در چرخه عواطف اجتماعی افزون نموده و روح جمعی را تصریح می نماید.

عشق، بویژه آن چنان که در ادبیات کهن ایران زمین انعکاس یافته، به عنوان عنصری روانی و متأثر از برخی ویژگیهای عینی و اجتماعی، همواره طعم تلخی از شکست، هجران، در به دری و آرزوی ناکام و سرکوفته وصال را با خود به همراه داشته است. محدودیتهای اجتماعی، مهارهای اخلاقی و تنگنانهایی که عربان ترین میل افراد انسانی را پنهان نموده اند، موجب گردیدند تا عشق درون مایه ای ذهنی یافته و در کانون بر حرارت روح و جان آدمی نه نشست نماید، از این روست که تجلی آن در نمودهای هنری، از جمله شعر، خاصه در میان عوام که به طور ملموس با آن درگیر بوده اند، جز واگویه هایی از درد و حسرت نیست؛ بایاتی ها از این نوع به شمار می آیند:

«پنجره ده شوشه نم

یارباق اوسته دوشه نم

نه من گوزدن سالانسان

نه من گوزدن دوشه نم.»

«نم دارد شیشه پنجره،

برگ درخت.

نه تو از یاد می بری مرا

نه من از یاد رفتنی ام»

«عزیزیم باغدا دارا

آج زولفون باغدا دارا

بولبولی گولدن ذوتری

چکدیلر باغدا دارا.»

«عزیزم! گیسوانت را میان باغ شانه کن

از هم بگشای و میان باغ شانه کن

که بلبل را برای خاطر گل

میان باغ به دارش آویخته اند.»

«داغلا رین باشینا باخ

دینین داشنیا باخ

من سؤدیم، یاد آپاردی

دنیا نین ایشینه باخ.»

«بلندای کوه را بنگر

و سنگ اعماق دره را

من خواستم، بیگانه برد

کار دنیا را نگاه کن!»

از سوی دیگر بازتاب برخی ویژگیهای سنن و آداب اجتماعی به وضوح در بیایاتی های عاشقانه نیز قابل ملاحظه اند؛ یکی از این مراسم مربوط به هنگامی است که داماد به سراغ عروس می رود تا او را به خانه خودش ببرد، او وقتی به چند قدمی عروس می رسد سیب یا اناری را به سمت او پرت می کند، تلقی عامه بر این باور است که ریابنده سیب یا انار، هر کس که باشد خوش یمن خواهد بود:

«فدای آن که سیب را می اندازد

و آن که سیب را می قاپد

تشک مخملین، نازبالش

فدای او که در آن به خواب می رود.»

«آلما آتانا توربان

آلیب تورتاناقوربان

مخمل دوشک، توك بالش

اوندايانانا توربان.»

غریب هاردا اخشلاملار»  
 نفرین فلک شده زان من  
 رحمی نکند به جان من  
 نوش داده ظالمان  
 نیش ریخته در دهان من  
 «فلکین قهری منه  
 هیچ اولمادی رحمی منه  
 هامییا شربت وئردی  
 ایچیرتدی زهری منه.»<sup>(۱۵)</sup>

### سایالار (سایه ها)

سایه ها در میان ترك زبانان آذری پاره های منظومی است که به زبانی عامیانه، ساده و سلیس، حوزه های زندگی جمعی و شیوه های معیشت مردم آن سامان را بویژه طی دوره های دیرین گذشته تبیین می کند. «سایا» به معانی مختلفی از جمله «سروهای مقدس» و «شمردن» به کار رفته است و کسانی که به خواندن آن می پردازند هنرمندانی هستند که به «سایاچی» موسومند. اوبه ها، آنجا که شبانان رمه های خود را برای مدتی تقریباً طولانی به مراتع سرسبز جهت چرا می برند، محل حضور سایاچی ها است. ایشان «هرکجا که ایل و طایفه، اوبه ها و چوپانان و چوپدارها می رسند، ترانه های سایا را می خوانند و از رمه داران چیزی به رسم هدیه دریافت می کنند، این هدایا از یک کاسه شیر گرفته تا یک بره و گوسفند می تواند باشد؛ البته گذران زندگی سایاچی ها نیز از همین راه است. کسی که سایای چوپان را می خواند، در دستهایش دو تکه چوب دارد که آنها را هنگام خواندن به هم زده و صدایی موزون از آن به دست می دهد.»<sup>(۱۶)</sup>

مردم خانه به دوش و رمه گردان اغلب در اواخر زمستان و آغاز فصل بهار که سرسبزی دشتها نوید بخش کار و وسیع دامداران است، صمیمانه پذیرای سایاچی های هستند. در این ترانه ها، تراکم مصادیق در فشرده گی موزون کلماتی که بارهایی رنگارنگ از چندین و چند مفهوم را به همراه دارند، روزگاران دراز بیم و امید مردم ساده و سازگار آن سامان را باز می نماید.

بی شک بازگشایی بی نهایت تصاویر گم و پیدای کهن از هزارنوی کلماتی چنان ساده و صیقل یافته بسی دشوار است و نیازمند تأملی طولانی در اندیشه و احساس ساکنان آن دیار؛ چرا که این گویه های شعری که به توصیف عناصر طبیعی پیرامون، دریاری رساندن به انسان می پردازد، به مجموعه ای از آیین ها، مناسک و اعتقادات قومی گذشته های دور باز می گردد.

شعر مایا به لحاظ محتوایی از چند بخش عمده تشکیل می شود که طی آن سایاچی به بیان مقصود خود می پردازد، او ابتدا از سلام و درود به خانه ها و بیک ها شروع می کند تا به او پاسخ دهند، با گوسفندی یا بزى به هدیه، و اینکه سایا زمزمه هایی دلنشین است برای بیداری خفتگان و کار و پیکار؛ ترانه هایی که به همه ایل اختصاص دارد و به همه چشم اندازهای

به این ترتیب یک تصویر اجتماعی در ترنمی عاشقانه در آمیخته تا بازگویی حسرتی از یک عشق گردد.

علاوه بر عاشقانه های بیایاتی، مضامین اخلاقی، اجتماعی و سیاسی نیز به اقتضای روزگاران پررنج و درد مردم، به وفور در این قالب دیده می شود؛ شکایت از روزگار، گله از نامردمها و دادخواهی از بیدادگران، عناصری است که محتوای این نوع بیایاتی ها را تشکیل می دهد:

«شب، شب تار غریبان

و شمع های جان سوخته

خانه داران به سرا غنوده بی غم

در کجا می گذرد شام غریبان»

«آغ شاملار، آغ شاملار

قاراشاملار، آغ شاملار

اتولی گئدر اتوبنه



زیبا و مظاهر نوید بخش طبیعت، به چشمه ها، به کوهها و به دشتهای حاصلخیز، به آنها که دارند و هم آنها که ندارند. همچنین سایاچی در این اشعار، آغاز سایاها را به دور دستهای گذشته نسبت می دهد و آن را زمزمه هایی مقدس و ازلی می پندارد:

« بوسایاکیم دن قالیب

آتام آدم دن قالیب

آتام آدم گلنده

موسی چوپان اولاندا

عیسی چوپان اولاندا

خانم لرین خاتمی

داغدا چوپان اولاندا

قیزیل بوغدا بیتنده

دنیا بنیاد تاپاندا. «<sup>(۷)</sup>

«تبار سایا از کجاست؟

آن گاه که آدم (ع)

به زمین پای گذاشت

آن گاه که موسی (ع) و عیسی (ع)

به چوپانی روزگار می گذراندند

آنگاه که خاتم پیامبران (ص)

به سلک چوپانان درآمد

و آن گاه که گندم طلایی روید

و هستی بنیاد گرفت. «

چارق، به کودکان قنداق و به اوبه ها برکت و همواره دوست و همپای چوپانان هستند، در تنهایی تار و ظلمانی دشت.

بزغاله های کوچک

به هم می برند و بازیگوشی می کنند

می روند تا بیلاق را بگردند

زمستانها به سرزمینهای معتدل می روند

تو مادر منی ای گوسفند «سیاه و سفید»

به راه خود برو

در سایه تو مست

که دختران به خانه بخت می روند.

بالا بالا چپش لر

یوشانین باشین دیشلر

گیده ر یایلاقی گزر

گله ر آراندا قیشلار

ننه م او آلا قویون

یولون دوز آلا قویون

یثیه سنین ساینده

گنبدیب قیز آلا قویون

و به این تریب سایاها به گونه ای میراث گذشتگان را با ماندگاری در اذهان عموم یادآور می شوند و قاعده های زندگی جمعی را ترسیم می نمایند.<sup>(۸)</sup>

### پانویس ها

۱. صدیق - ح، هفت مقاله پیرامون فولکلور و ادبیات مردم آذربایجان، انتشارات دنیای دانش، ۲۵۳۷، ص ۴۶.
۲. ساهر، حبیب، نمونه هایی از ادبیات منظوم ترک، ص ۲۲.
۳. روشن، ح، ادبیات شفاهی مردم آذربایجان، ترجمه و اقتباس، ص ۲۳. (با اندکی تغییر در ترجمه فارسی)
۴. رئیس نیا، رحیم، کوراوغلو در افسانه و تاریخ، انتشارات نیما، بهار ۶۸، ص ۱۸۷-۱۸۹.
۵. مأخذ قطعه: هادی. اسماعیل، لاجین، ترکی و فارسی، انتشارات فتحی، زمستان ۷۰، ص ۷۹-۸۰ و ۲۰۵-۲۰۶.
۶. وفایی، زهره، فولکلور گنجه س، ۳ سایالار. (به ترکی)- ص ۷.
۷. همان مأخذ، ص ۸ (به ترکی).
۸. لازم می دانم از خانم هما حاج علی محمدی و آقایان محمد تقی شکری و اسدالله نقدی که در برگردان برخی متون این مقاله یاورم بودند صمیمانه قدرانی کنم.

سایاچی پس از توصیف فضایی که بدان وابسته است، به چوپان، رمه ها و طبیعت می پردازد و هر یک را با ویژگیهایی که دارند می ستاید.

کوهها و دره ها و تخته سنگهایی (قایا) که از جای جای آن آب روان است، چشمه هایی با بستری همیشه سرشار، سیب هایی ترد، شیر و قیماقی پر از چربی، بره هایی زیبا و گوسفندان و بزهایی فربه که در سایه برکت آن، ابل پایدار می ماند؛ گوسفندانی که به دختران جهیز می دهند، به چوپانان